چرايى اعتراف معصومان عليهم‏السلام به قصور و كوتاهى

استاد محمّدتقى مصباح

چكيده

در بسيارى از ادعيه و مناجات‏هاى مأثور از امامان معصوم عليهم‏السلام تعابيرى به كار رفته است كه گويا آن بزرگواران مرتكب گناه شده‏اند! اين شبهه با اعتقاد ما مبنى بر عصمت ايشان ناسازگار است. به راستى به چه دليل انبيا و ائمّه اطهار عليهم‏السلام به خود نسبت گناه داده و به درگاه ربوبى توبه و استغفار مى‏كنند؟ در پاسخ به اين شبهه، پاسخ‏هايى ارائه شده است.

اجمالاً در اين زمينه بايد گفت: هرچند انبيا و ائمّه اطهار عليهم‏السلام انسان‏هاى كامل، صاحب مقام عصمت و از هرگونه خطا و لغزش مصون هستند اما هم ايشان، آن‏گاه كه در برابر عظمت و كبريايى و جلال و جبروت خداى متعال قرار مى‏گيرند و نعمت‏هاى بى‏كران خداوندى را كه به بشر و ايشان عطا فرموده است به ياد مى‏آورند، بى‏اختيار با خضوع و خشوع در برابر عظمت الهى زبان به تضرع مى‏گشايند و از اينكه به لطف و كرم الهى از وساس شيطانى محفوظ مانده، خداى را شاكرند.

كليدواژه‏ها: توبه، عصمت، مناجات، گناه، استغفار، معصومان عليهم‏السلام

مقدّمه

در مناجات تائبين و ساير مناجات‏ها و دعاها و نيز در قرآن1 تعابيرى به كار رفته كه از آنها استظهار مى‏شود كه معصومان عليهم‏السلام، مرتكب گناه شده‏اند. اكنون با توجه به اعتقاد ما به عصمت پيامبران الهى و از جمله پيامبر خاتم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، و ائمّه معصومان عليهم‏السلام و فاطمه زهرا عليهاالسلام، و با توجه به اين باور كه آنان از بدو تولد معصوم بودند و هيچ گناهى از آنها سرنزده و حتى برخى بر آن‏اند كه ترك اولى نيز نداشته‏اند، اين سؤال اساسى مطرح مى‏شود كه چرا در تعابير مورد اشاره به آنها نسبت گناه داده شده و در مواردى از آنها خواسته شده كه استغفار كنند و يا خود درصدد توبه، تضرع و استغفار برآمده‏اند، و چگونه نسبت گناه و استغفار با مقام عصمت آنان سازگار مى‏گردد؟

سؤال ديگر اينكه، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، و ائمّه اطهار عليهم‏السلام، در قيامت پيروان خود را شفاعت مى‏كنند و طبق برخى از روايات شب اول قبر و هنگام جان كندن بر بالين آنان حاضر مى‏شوند و سختى‏ها و عذاب‏هاى لحظه جان دادن و شب اول قبر را از آنان برمى‏دارند. حتى در برخى روايات، اميرمؤمنان عليه‏السلام«قسيم الجنة والنار»2 معرفى شده‏اند و اختيار بهشت و جهنم به ايشان داده شده كه هر كسى را شايسته يافتند به بهشت روانه كنند و هر كس ناشايست بود، روانه جهنم كنند. با اين وصف، چگونه آن حضرات از شدت عذاب الهى مى‏گريستند و ناله مى‏كردند؟ آيا از عذاب الهى مى‏ترسيدند، آيا نمى‏دانستند كه خداوند در قيامت چگونه با آنان رفتار مى‏كند؟! در اين صورت، چرا به ديگران وعده شفاعت دادند؟

سؤال سوم اينكه، در برخى مناجات‏هاى معصومان عليهم‏السلام، تعابيرى به كار رفته كه با يك گناهكار عادى نيز سازگار نيست، چه رسد به آن حضرات كه داراى عالى‏ترين مقامات بودند! به عنوان نمونه، امام سجاد عليه‏السلام، در دعاى «ابوحمزه ثمالى» مى‏فرمايند: «فمن يكون أسوء حالاً منى إن أنا نقلت على مثل حالى إلى قبرى ولم أمهّده لرقدتى ولم أفرشه بالعمل الصالح لضجعتى»؛3 پس از من تيره‏روزتر كيست اگر من با چنين حالى روانه شوم به قبرى كه آن را براى آرميدن خود مهيا نساخته‏ام و با عمل صالح آن را [براى استراحت خود ]مفروش نگردانده‏ام. يك گناهكار عادى در هنگام استغفار نمى‏گويد كه هيچ‏كس از من بدحال‏تر نيست؛ چرا امام سجاد عليه‏السلام، در مناجات خود چنين تعبيرى را به كار مى‏برند؟ در نهايت، براى اين سؤالات بايد پاسخ روشنى يافت و در اين راستا، پاسخ‏هايى ارائه كرده‏اند كه برخى از آنها مناسب و قانع‏كننده به نظر مى‏رسد و اما برخى ديگر قانع‏كننده نيست. در اينجا به بيان و ارزيابى آن پاسخ‏ها مى‏پردازيم.

پاسخ اول

آن تعابير به هيچ وجه ناظر به احوال و رفتار آن بزرگواران، كه به مقام عصمت نايل آمده‏اند، نيست و متناسب با احوال معصيت‏كاران مى‏باشند و در راستاى تعليم ديگران ايراد شده‏اند. در اين دعاها و مناجات‏ها پيشوايان معصوم عليهم‏السلام، به ما آموخته‏اند كه در هنگام توبه از گناه، چگونه به تضرع و زارى به درگاه خداوند بپردازيم و چگونه گنه‏كاران با خداوند سخن گويند و زمينه مغفرت خود را فراهم آورند.

ارزيابى پاسخ اول

با بررسى دعاها درمى‏يابيم كه برخى از آنها صرفا براى تعليم ديگران ايراد شده‏اند و ناظر به احوالات قائل و تعليم‏دهنده آنها نيستند؛ نظير دعاهايى كه معصومان به پيروان خود فرموده‏اند كه در مناسبت‏ها و شرايط خاصى بخوانند. اما بسيارى از دعاها و مناجات‏ها چنين نيستند و معصوم در آنها از حالات خود خبر مى‏دهد. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، و ائمّه اطهار عليهم‏السلام، و نيز ساير اوليا و انبياى الهى، گاه به هنگام دعا و مناجات چنان مى‏گريستند كه بيهوش مى‏شدند. مسلما آن مناجات و دعاهاى همراه با آن ناله‏ها و گريه‏ها، نمى‏توانند صرفا براى تعليم ديگران ايراد شده باشند و بى‏ترديد برآمده از سوداى دل آن بزرگواران و ناظر به حالات آنان مى‏باشد. اميرمؤمنان عليه‏السلام، در مناجات با خدا آن‏قدر گريه و زارى مى‏كردند كه بيهوش بر زمين مى‏افتادند. بى‏ترديد چنين حالتى نمى‏تواند تصنعى و براى تعليم ديگران باشد. خداوند در قرآن صريحا به پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، امر مى‏كند كه از گناهت استغفار كن4 و يا در حديث قدسى آمده است كه خداوند به حضرت موسى عليه‏السلاممى‏فرمايد: «هب لى من عينك الدموع و من قلبك الخشوع و من بدنك الخضوع»؛5 به من از چشمانت اشك‏ها و از قلبت خشوع و از بدنت فروتنى و خضوع عطا كن.

در برخى از روايات خداوند از پيامبر و فرستاده خود مى‏خواهد كه در برابر او بر خاك بيفتد و صورت بر زمين بنهد و به تملّق و خاكسارى به درگاه او بپردازد. از جمله خطاب به حضرت عيسى عليه‏السلاممى‏فرمايد: «واعلم انّ سرورى أن تبصبص اليّ»؛6 بدان كه خشنودى من در خاكسارى و تملّق تو در پيشگاه من است. «تبصبص» به تكان دادن دم از سوى سگ براى صاحبش اطلاق مى‏گردد كه به عنوان چاپلوسى و تملّق براى صاحبش، صورتش را بر خاك مى‏سايد و پاى صاحبش را مى‏ليسد و براى جلب نظر و توجه او دمش را تكان مى‏دهد. آن‏گاه خداوند از حضرت عيسى عليه‏السلام مى‏خواهند كه چنان‏كه سگ نهايت خضوع و تملّق را در برابر صاحبش دارد، او نيز در پيشگاه خداوند نهايت تملّق و خضوع را نشان دهد.

همچنين در روايتى اميرمؤمنان عليه‏السلام، از فرزندش امام حسن عليه‏السلاممى‏خواهد كه بر خطاهاى خود بگريد،7 يا خداوند، در قرآن، خطاب به پيامبرش مى‏فرمايد: «اِءنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحا مُبِينا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطا مُسْتَقِيما»(فتح: 1ـ2) ما براى تو پيروزى نمايانى را گشوديم تا خدا از گناه گذشته و آينده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهى راست هدايت كند.8

روشن شد كه اعتراف به گناه و توبه و استغاثه معصومان عليهم‏السلام، به درگاه خداوند صرفا براى تعليم ديگران صورت نپذيرفته و آنان به جد و حقيقتا چنان حالات و سخنانى را در پيشگاه خداوند از خود بروز مى‏دادند و به هيچ وجه رفتار و سخنان آنان تصنعى و غيرمتناسب با مقام و شأن آنان تلقّى نمى‏گردد.

پاسخ دوم

روشن است كه انبيا و پيشوايان معصوم عليهم‏السلام، مرتكب گناه و حرام شرعىِ مستوجب عقاب نمى‏شده‏اند و هيچ مخالفتى با فرامين الهى نداشته‏اند تا درصدد توبه از آن برآيند. اما چون آن حضرات در بالاترين مراتب قرب الهى و غرق در عظمت كبريايى حق و ياد او بودند و اقتضاى معرفت و مقام متعالى آنان، توجه و اتصال دايم به حضرت حق بود، پس هرگاه از سر نياز، به لوازم و اقتضائات جسمانى نظير خوردن و آشاميدن و معاشرت با مردم مى‏پرداختند، آن را گناهى بزرگ براى خود مى‏دانستند و درصدد توبه و استغفار برمى‏آمدند. در توجيه اين معنا مى‏توان به سخن رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، استناد كرد كه فرمود: «وانّه ليغان على قلبى فأستغفر اللّه فى اليوم سبعين مرة»؛9 گاهى آينه دلم را غبار مى‏گيرد، براى همين روزى هفتاد مرتبه استغفار مى‏كنم.

همچنين در تبيين اين حقيقت كه استغفار و توبه حضرات معصومان از رفتارهاى معمولى بود كه خوددارى از آنها شايسته آن مقربان درگاه الهى است، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، فرمودند: «حسنات الابرار سيئات المقربين»؛10 خوبى‏هاى نيكان بدى‏هاى مقربان الهى به شمار مى‏آيند.

پس گرچه معصومان گناه و رفتارى كه با عصمت آنان منافات داشته باشد انجام نمى‏دهند، اما آنان نيز متناسب با شأن و مقام متعالى خود كوتاهى‏هايى دارند كه برحسب ضرورت انجام مى‏پذيرند و در قبال آنها به توبه و استغفار و گريه‏هاى طولانى روى مى‏آورند. براى توضيح فزون‏تر اين مطلب، تصور كنيد كه شخص بزرگى در مجلسى نشسته و بچه يا شخص ساده‏لوحى وارد مجلس مى‏شود و حركت سبكى انجام مى‏دهد و يا سخن نامربوطى مى‏گويد، اما حاضران در مجلس توجه نمى‏كنند و خود را به تغافل مى‏زنند و آن رفتار را به حساب سبك‏سرى آن بچه و شخص ساده‏لوح مى‏گذارند. حال اگر در حضور آن شخصيت بزرگ يكى از مريدان و كسى كه داراى شأن و اعتبار است، رفتارى انجام دهد كه اندكى اهانت به ساحت آن شخصيت به حساب آيد، مثلاً پيشاپيش او حركت كند يا در مقابل او بنشيند و يا پشت به او كند و يا سخن سبكى بر زبان براند كه متناسب با شأن شخصيت مزبور نيست، مورد مؤاخذه قرار مى‏گيرد كه چرا نهايت ادب را رعايت نكرده است. از اين‏رو، كسانى كه داراى مقامات عالى هستند گاهى نزديكان خود را به جهت لغزش و اشتباه كوچك مورد مؤاخذه قرار مى‏دهند كه اگر افراد فروتر از آنان اشتباه و خطايى به مراتب بزرگ‏تر از آن انجام دهند، مورد اغماض قرار مى‏گيرند.

نمونه ديگر: گاهى انسان نماز مى‏خواند و از آغاز تا پايان توجهى به نماز و خداوند ندارد و در طول نماز به مشكلات و گرفتارى‏هاى خود مى‏انديشد. اگر يك انسان معمولى حتى در حال نماز، كه انسان در برابر قدرت مطلق هستى ايستاده توجهى به خداوند ندارد، به خداوند اهميت نمى‏دهد و دلش از او منصرف و منقطع است. با وجود اين، چون شرايط لازم نماز را انجام مى‏دهد، مؤاخذه نمى‏شود و نماز او تنها نمايشگر آن است كه او ياغى و طغيانگر نيست و قصد مخالفت با خداوند را ندارد. مرحوم كاشى از علماى بزرگ و اولياى خدا بود و در مدرسه صدر اصفهان حجره داشت و كرامات فراوانى از ايشان نقل شده است؛ از جمله آنكه، وقتى ايشان سحر به مناجات و راز و نياز و تسبيح خدا مى‏پرداخت، در و ديوار مدرسه نيز به همراه ايشان تسبيح مى‏گفت. نقل شده كه روزى ايشان در صحن مدرسه نشسته بود و شاهد رفت‏وآمد عشايرى بود كه براى تأمين مايحتاج خود و فروش مواد لبنى به اصفهان آمده بودند و براى استراحت و خواندن نماز مدتى را در مدرسه صدر به سر مى‏بردند. ايشان مشاهده كرد كه يكى از آنها با عجله سر حوض مدرسه وضو گرفت و خيلى تند نمازش را خواند. ايشان پيش خود انديشيد كه اين چه نمازى بود كه او خواند. از اين‏رو، به او فرمود: اين نماز بود كه خواندى؟ او گفت: نه. فرمود: پس چه بود؟ آن شخص گفت: مى‏دانم آنچه خواندم نماز نبود، اما مى‏خواهم به خدا بگويم كه من ياغى نيستم. نقل كرده‏اند كه مرحوم كاشى با شنيدن آن حرف به شدت گريست و به او فرمود: نماز تو از نمازهاى ما بهتر است.

به هر حال، ما در نماز احكام ظاهرى را رعايت مى‏كنيم تا به خدا بگوييم ما ياغى نيستيم و سر جنگ با تو نداريم و اين نماز صرفا براى اسقاط تكليف انجام مى‏گيرد و با نماز مقبول و نمازى كه علاوه بر رعايت احكام ظاهرى، با حضور قلب و توجه كامل به معبود خوانده مى‏شود، خيلى فاصله دارد. از اين جهت، اگر يكى از اولياى خدا چنين نمازى بخواند، از او نمى‏پذيرند و سخت او را مؤاخذه مى‏كنند. اين نمازى كه ما بدان افتخار مى‏كنيم و اميد داريم كه موجب نجات ما از عذاب الهى گردد، براى اولياى خدا خود گناه و كوتاهى و به جهت عدم رعايت شرايط كافى و عدم حضور قلب و توجه كامل به معبود، جسارت به خداوند به شمار مى‏آيد. بر اين اساس، مضمون برخى از روايات اين است: كسى كه در نماز توجه به خدا نداشته باشد و نمازش فاقد حضور قلب باشد، خداوند را مورد استهزاء قرار داده است. چطور ممكن است كسى باور داشته باشد كه خدا از همه كس و همه چيز بزرگ‏تر است، اما حتى در نماز، خدا را به حساب نياورد و دلش به هر كس و هر چيزى تعلق و توجه داشته باشد جز خدا؟ كارهاى بسيار خوب و شايسته‏اى كه ما انجام مى‏دهيم و بدان‏ها افتخار مى‏كنيم، اگر در همان حد از سوى اولياى خدا انجام گيرد، بابت آنها به درگاه خداوند استغفار و توبه مى‏كنند و مى‏گريند. انبيا و اولياى معصوم خدا، گرچه با تكاليف الهى مخالفت نمى‏كنند و حتى مقيدند كه ترك اولى نيز در پرونده اعمالشان ثبت نگردد، اما چون اشتغالات زندگى آنان را از انجام وظيفه بندگى متناسب با معرفت آنان بازمى‏دارد و نمى‏گذارد كه پيوسته آنان به ياد خدا باشند و يا گاهى برحسب ضرورت و به اقتضاى اينكه انسان‏اند، به امور دون‏مايه‏اى چون قضاى حاجت مى‏پردازند، احساس شرمسارى و گناه در درگاه خداوند دارند و پيوسته خود را مقصر مى‏دانند. از اين‏رو، به توبه و انابه مى‏پردازند.

امام راحل قدس‏سره، در توجيه‏اين احساس مى‏فرمودند: كسى كه مريض است و يا پايش شكسته است و به اين دليل نمى‏تواند از رختخواب بلند شود و يا پايش را جمع كند، وقتى شخص بزرگى به عيادت او مى‏آيد، او گرچه معذور است و نمى‏تواند بلند شود و نيز نمى‏تواند پايش را جمع كند، با اين حال احساس شرمندگى مى‏كند كه چرا نمى‏تواند در برابر آن شخص محترم بلند شود و از شدت خجالت عرق مى‏ريزد و از پيشگاه آن بزرگ عذرخواهى مى‏كند. اولياى خدا نيز در برابر كارهايى كه حيا اجازه نمى‏دهد در منظر ديگران انجام گيرند، اما چون خداوند در آن حالات آنها را مشاهده مى‏كند، به جهت شدت معرفت و حيايى كه دارند، احساس كوتاهى و گناه مى‏كنند؛ با اينكه چاره‏اى جز انجام آن كارها ندارند و آن كارها از ضروريات و لوازم زندگى مادى به حساب مى‏آيند و گريزى از آنها نيست.

ارزيابى پاسخ دوم

اين پاسخ تا حد زيادى شبهات را رفع مى‏كند و بر اساس آن درك عظمت و معرفت كامل به معبود در اولياى خدا، موجب مى‏گردد كه آنان همواره در پيشگاه باعظمت خداوند احساس تقصير و گناه داشته باشند. اما اين پاسخ به طور كامل انسان را قانع نمى‏كند. با آن پاسخ تا حدودى ما به فهم و درك علت توبه، استغفار و گريه‏هاى اولياى خدا رهنمون مى‏گرديم، اما انجام كارهايى كه لازمه زندگى دنيايى است و به هيچ وجه تقصير و كوتاهى به حساب نمى‏آيد، نبايد آن‏قدر در چشم اولياى خدا زشت و ناپسند جلوه كند كه از ترس عقوبت و زشتى آن چنان بگريند كه بيهوش شوند و تعبيرى چون: «فمن يكون اسوء حالاً منّى ان انا نقلت على مثل حالى الى قبرى» را بر زبان آورند و يا بفرمايند: «اللهم إنى كلما قلت قد تهيأت و تعبأت و قمت للصلاة بين يديك و ناجيتك ألقيت على نعاسا إذا أنا صليت و سلبتنى مناجاتك إذا أنا ناجيت»؛11 خدايا، من هرگاه با عزم و جزم با خود گفتم كه خويش را مهيا و آماده طاعتت ساخته‏ام و در پيشگاه تو به نماز ايستادم و مشغول مناجات با تو گرديدم، در حال نماز مرا به خواب انداختى و گاه مناجات حال راز و نياز از من بازگرفتى.

پاسخ سوم

امام خود را پدر امت مى‏داند و همه پيروان خويش، اعم از نيكوكار و معصيت‏كار، را فرزندان خويش مى‏داند و خود را مسئول آنان مى‏داند. چه اينكه در قيامت نيز هر امتى و از جمله شيعيان با عنوان قافله‏سالار و امام خويش فراخوانده مى‏شوند؛ چنان‏كه خداوند فرمود: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْلَـئِكَ يَقْرَؤُونَ كِتَابَهُمْ وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً» (اسراء: 71): به ياد آر روزى كه هر گروه از مردم را به پيشوايشان بخوانيم، پس هر كه نامه او را به دست راستش دهند، آنان نامه خويش را بخوانند و به اندازه رشته باريك ميان هسته خرما ستم نبينند.

همچنان‏كه پدر و مادر خيانت و بدى فرزند را به خود نسبت مى‏دهند و با آنكه خود بى‏گناهند عذرخواهى مى‏كنند، امام نيز كه خود را مسئول پيروان خويش مى‏داند شأن و مقام خود را در حد پيروان گنهكار خود تنزل مى‏دهد و سخن آنان را سخن خود و رفتار آنان را رفتار خود مى‏داند، و با اينكه خود معصوم است، از جانب پيروان خويش، اما با زبان خود توبه و استغفار مى‏كند.

ارزيابى پاسخ سوم

بررسى دعاها و مناجات‏ها حاكى از آن است كه به صورت جدى و واقعى حالت توبه، استغفار و احساس كوتاهى و قصور در پيشوايان معصوم عليهم‏السلاموجود داشته است و با وجود آن حالات واقعى و جدى با تعابير حاكى از قصور و تقصير و با قسم و التماس به درگاه خداوند درخواست عفو و بخشش دارند. بى‏ترديد كسى كه خود را مسئول ديگران مى‏داند و از جانب آنان عذرخواهى مى‏كند، چنين حالات و تعابيرى را از خود بروز نمى‏دهد.

پاسخ چهارم

انسان داراى مراتب وجودى است و كسانى كه به مراتب عالى كمال و قرب الهى رسيده‏اند، مراتب وجودى‏شان افزون‏تر و شديدتر است و متناسب با هر مرتبه وجودى، خواسته‏ها، نيازها و اقتضائاتى در انسان تحقق مى‏يابد. يكى از مراتب وجودى انسان، مرتبه حيوانى است و متناسب با اين مرتبه، نيازهايى چون تغذيه و ميل به غذا در انسان خود مى‏نماياند. اين نياز از بدو تولد در انسان به وجود مى‏آيد. اما برخى از نيازهاى حيوانى در آغاز زندگى و دوران كودكى قابل درك نيستند و پس از آنكه انسان مراحلى از رشد را پشت سر گذاشت در انسان پديد مى‏آيند، مثل شهوت جنسى كه در راستاى نياز به بقاى نوع و توليد مثل شكل مى‏گيرد و از آغاز طفوليت در انسان پديد نمى‏آيد، بلكه وقتى انسان به بلوغ جنسى رسيد اين نياز در او رخ مى‏نماياند. طبيعى است كه همه انسان‏ها و حتى پيامبران از آن جهت كه انسان‏اند، بهره‏مند از نيازهاى حيوانى و نباتى و اقتضائات آنها هستند و اين نيازها در بخشى از مرتبه وجود آنها ظهور و بروز پيدا مى‏كند.

مرتبه وجودى ديگر انسان، مرتبه عقلانى است كه فراتر از مرتبه حيوانى مى‏باشد و با رسيدن به اين مرتبه، انسان علاوه بر اميال حيوانى و نياز به غذا، لباس و شهوت جنسى، خوبى‏ها و بدى‏ها و بايدها و نبايدهايى را درك مى‏كند. در اين مرتبه، با توسعه يافتن دريافت‏هاى عقلانى و فكرى، انسان به بلوغ عقلانى نايل مى‏گردد. عالى‏تر از آن دو مرتبه، مرتبه روحانى است كه در پى تكامل معنوى و براى نيل به كمال مطلوب ظهور مى‏يابد و عالى‏ترين درجه اين مرتبه در انبيا و حضرات معصومان عليهم‏السلام، تجلّى مى‏يابد. در اين مرتبه، آنان به حقايق و معرفت كامل توحيدى نايل مى‏گردند كه دست‏يابى به آنها براى ديگران غيرممكن است. در نتيجه آن مرتبه و معرفت متعالى، آنان اعتنايى به دنيا ندارند و همواره در پى انس با خدا و خلوت با معبودند و از اينكه برحسب ضرورت به اشتغالات روزمره دنيوى و ارتباط با مردم و سخن گفتن با آنان مى‏پردازند و از توفيق گفت‏وگوى با معبود باز مى‏مانند، در رنجند و در پى آنند كه از رنج اشتغال به ما سوى‏اللّه برهند و به لذت متعالى گفت‏وگوى با معبود دست يابند. از اين‏رو، رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، پس از آنكه اشتغالات دنيوى و بازماندن از عبادت و درك حضور معبود ايشان را مى‏رنجاند، به بلال مى‏فرمود: «أرحنا يا بلال»؛12 اى بلال، با گفتن اذان مرا راحت كن.

البته، تربيت‏يافتگان راستين و شاگردان مخلص مكتب انبيا و امامان معصوم عليهم‏السلام هم به مراتب نازلى از مقامات و معرفت آن بزرگواران نايل آمده‏اند و سرلوحه برنامه‏ها و توجهات آنان ياد خدا و نيايش خالصانه به درگاه معبود مى‏باشد و هيچ چيز را بر لذت مناجات با خدا ترجيح نمى‏دهند. نمونه آن تربيت‏يافتگان مكتب انبيا، مرحوم آيت‏اللّه شيخ محمدحسين اصفهانى است و استاد ما حضرت آيت‏اللّه بهجت نقل مى‏فرمودند: آن مرحوم مقيد بودند كه هر روز زيارت عاشورا و نماز جعفر طيار را بخوانند و روزانه برنامه عبادى خاصى داشتند. پس از انجام برنامه عبادى روزانه و بعد از انجام محاسبه اعمال، شب وقتى سر بر بالش مى‏نهادند آن‏قدر مى‏گريستند كه بالش زير سرشان از اشك چشمشان خيس مى‏شد. اين حاكى از مراتب عالى معرفت و نيل به مدارج كمال و ترقى معنوى است كه حتى درك آن از افق فهم ما دور است، چه رسد به آنكه چنان حالاتى را ما تجربه كنيم.

از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نقل شده كه حضرت شعيب عليه‏السلام، از محبت خدا آن‏قدر گريست تا نابينا شد. پس خداوند ديده‏اش را به او بازگرداند، باز آن‏قدر گريست تا نابينا شد، باز خداوند ديده‏اش را به او بازگرداند، اما باز او آن‏قدر گريست تا نابينا شد. در مرتبه چهارم خداوند به او وحى كرد: اى شعيب تا كى گريه مى‏كنى؟ اگر از ترس جهنم گريه مى‏كنى، تو را از آن امان دادم، و اگر از شوق بهشت مى‏گريى، آن را بر تو مباح كردم. شعيب گفت: اى خداوند و سيد من، تو نيك مى‏دانى كه گريه من از ترس جهنم و شوق بهشت نيست، وليكن محبت تو در دلم قرار گرفته و از شوق لقاى تو گريه مى‏كنم. پس از آن حق تعالى به او وحى فرستاد: من به اين سبب كليم خود، موسى‏بن عمران عليه‏السلام، را به سوى تو مى‏فرستم تا به تو خدمت كند.13

طبيعى است كه رسيدن به آن مراتب عالى لوازمى دارد و از جمله آن لوازم اين است كه حتى توجه به غير محبوب از سر ناچارى نيز گناه به حساب مى‏آيد. كسى كه در آن مرتبه از تعالى و قرب الهى قرار گرفته نمى‏تواند لحظه‏اى از انس و خلوت با معبود خويش غافل گردد. او نظير كسى است كه پس از سال‏ها فراق و دورى به وصال معشوق نايل مى‏گردد و به خلوت انس او بار مى‏يابد كه اگر در آن مجلس انس به خود انديشيد و يا به امورى كه ربط مستقيمى به معشوق نداشت پرداخت، مورد سرزنش قرار مى‏گيرد كه چرا قدر مجلس انس با معشوق را ندانستى، يا لااقل او پيش خود از اينكه حتى ناخواسته و از سر ضرورت، به غير از معبود و معشوق توجه يافته احساس شرمسارى و گناه مى‏كند. از اين‏رو، زبان به تضرع و زارى و استغفار مى‏گشايد. با توجه به تفاوت افق معرفت و مراتب كمال اولياى خدا با ما، برخى از حالات و رفتارها را كه ما بسيار ارزشمند و مايه سعادتمان مى‏دانيم، براى اولياى خدا آن رفتارها و حالات آميخته با قصور و كوتاهى به حساب مى‏آيند و خود را در قبال آنها مستحق مؤاخذه مى‏دانند؛ از اين‏رو، به توبه و استغفار مى‏پردازند. درباره حضرت داوود عليه‏السلام نقل شده كه گمان برد خداوند عالم‏تر از او نيافريده، آن‏گاه خداوند او را در معرض امتحانى دشوار قرار داد و دو فرشته را به صورت انسان به سوى او فرستاد و آن دو از بام محراب نزد حضرت داوود عليه‏السلامفرود آمدند14 و گفتند: «خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاء الصِّرَاطِ. إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ. قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرا مِنْ الْخُلَطَاء لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ» (ص: 22ـ24)؛ ما دو خصم [منازع ]هستيم كه يكى از ما بر ديگرى ستم كرده است. پس ميان ما به راستى و درستى حكم كن و بيداد مكن و ما را به راه راست راه‏نماى. اين برادر من است، او را نود و نه ميش است، و مرا يك ميش، مى‏گويد: اين يك را هم به من واگذار، و در گفتار بر من چيره گشته است [به من زور مى‏گويد] ]داوود] گفت: بى‏گمان با خواستن ميشِ تو [و افزودن آن] به ميشان خويش بر تو ستم كرده است و هر آينه بسيارى از شريكان [كه مال به هم مى‏آميزند ]برخى‏شان بر برخى ستم مى‏كنند، مگر آنان كه ايمان آورده و كارهاى نيك و شايسته كرده‏اند و ايشان اندك‏اند و [در اينجا ]داوود دانست كه ما او را آزمايش كرده‏ايم. پس از پروردگار خود آمرزش خواست و با فروتنى به رو در افتاد و [به دل به خدا ]بازگشت [و توبه كرد.]

وقتى حضرت داوود عليه‏السلام، در برابر آزمون الهى به خطا رفت و موازين قضاوت و داورى را رعايت نكرد و بدون اينكه از مدعى درخواست شاهد كند و از مدعى‏عليه بخواهد كه از خود دفاع كند، بين آنان حكم كرد، از كرده خود پشيمان شد. چهل روز به سجده سپرى كرد و شب و روز مى‏گريست و از سجده برنمى‏خاست مگر در موعد نماز، تا اينكه پيشانى‏اش زخم برداشت و خون از چشمش جارى شد،15 تا آنكه مشمول عفو الهى قرار گرفت و خداوند او را حاكم و خليفه روى زمين قرار داد: «فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ. يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ص: 25ـ26) پس آن [لغزش] را براى او آمرزيديم و به‏راستى او را نزد ما نزديكى و بازگشتى [سرانجامى ]نيكوست. اى داوود، همانا تو را در زمين خليفه [نماينده خود] ساختيم، پس ميان مردم به راستى و درستى حكم كن و خواهش نفس را پيروى مكن كه تو را از راه خدا گمراه مى‏گرداند. همانا كسانى كه از راه خدا گمراه شوند به سزاى آنكه روز حساب را فراموش كرده‏اند عذابى سخت دارند.

حاصل پاسخ چهارم اين است كه انسان داراى مراتب و ابعاد گوناگون وجودى است. از خصوصيات او اين است كه مى‏تواند در هر حالى بر روى يكى از مراتب و ابعاد تمركز يابد و توجه‏اش را به آن معطوف سازد. به عنوان نمونه، كسى كه به كمال نهايى و عالى‏ترين مراتب قرب الهى نايل آمده، مى‏تواند توجه‏اش را به مقام نبوت، امامت و مقام وساطت فيض كه عالى‏ترين موهبت الهى است معطوف كند و در حال توجه به آن مرتبه متعالى بگويد: «أنا قسيم الجنّة والنار»16 در اين صورت از موهبت و مرتبه متعالى‏اى كه خداوند به او تفضّل كرده خبر مى‏دهد. امام وقتى به منشأ خود، كه نطفه حقير و ناچيز و فاقد شعور است توجه مى‏كند، مى‏گويد: خدايا، من همان نطفه حقير و ناچيزم و همه كمالات و زيبايى‏ها و نعمت‏ها از توست. او همچنين وقتى توجه‏اش را معطوف به مقام حيوانيت مى‏كند كه بين همه انسان‏ها مشترك است و خاستگاه غرايز، نفس امّاره و كشش‏هاى شيطانى مى‏باشد، مى‏گويد: خدايا، تو به من مقام عصمت دادى و مرا از گناه و طغيان حفظ كردى كه اگر اين لطف و تفضل تو نبود من نيز چون ديگران اسير وسوسه‏هاى شيطان و هواى نفس مى‏شدم و در گرداب گناه گرفتار مى‏گرديدم. او وقتى به فقر ذاتى خود مى‏نگرد و خود را منشأ همه كمبودها و محدوديت‏ها مى‏يابد و در مقابل، خداوند را منشأ همه دارايى‏ها و كمالات مى‏يابد، همه كاستى‏ها را به خود نسبت مى‏دهد و مى‏گويد: خدايا، من جاهل و نادان و فقيرم. خدايا: تو به من حيات دادى و مرا عقل بخشيدى و از مقام عصمت بهره‏مندم ساختى و از انحراف و گناه مرا حفظ كردى.

يكى از آموزه‏ها و دستورات تربيتى به ره‏يافتگان به مقام قرب و كسانى كه در هر مرتبه‏اى از معرفت الهى و كمال انسانى قرار گرفته‏اند و رحمت الهى را دريافت داشته‏اند اين است كه خود را چيزى به حساب نياورند و همه خوبى‏ها و كمالات را به خداوند نسبت دهند. چون وقتى انسان همه خوبى‏ها و كمالات را از خداوند ديد و خود را فقير محض و در نهايت ذلت و پستى يافت، بر اين باور است كه چيزى ندارد كه بدان ببالد و افتخار كند و هرچه دارد عاريه و امانت الهى است. او با توجه به اينكه فقر ذاتى او منشأ جهل، بى‏خردى، گناه و فساد است، مى‏گويد: خدايا، من در معرض گناه و فساد قرار دارم، مرا به لطف خود از گناه و انحراف حفظ كن. به اين درجه از معرفت در آيات و روايات فراوان اشاره شده است؛ از جمله خداوند در مقام تعليم آن معرفت به پيامبر خويش مى‏فرمايد: «مَّا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولاً وَكَفَى بِاللّهِ شَهِيدا» (نساء: 79)؛ هر نيكى‏اى كه به تو رسد از خداست و هر بدى‏اى كه به تو رسد از خود توست، و تو را پيامبرى براى مردم فرستاديم و گواه بودن خدا بس است. با اين پاسخ شبهه‏ها و سؤال‏هاى مربوط به توبه و استغفار معصومان عليهم‏السلام، و اعتراف آنها به گناه و كوتاهى به درگاه خداوند مرتفع مى‏گردد و روشن مى‏شود كه خوف انبيا و ساير معصومان عليهم‏السلام، از عذاب الهى، گريه‏ها، توبه و انابه آنها به درگاه خداوند حالات و رفتار واقعى آنها بوده و آن رفتار و حالات تصنعى و صرفا براى تعليم ديگران نبوده است.

پى نوشت ها

1ـ به عنوان نمونه خداوند درباره حضرت موسى عليه‏السلام، مى‏فرمايد: «فاصبر إنّ وعد اللّه حق و استغفر لذنبك...»؛ مؤمن: 55 پس صبر كن كه وعده خدا حق است و براى گناهت آمرزش بخواه. همچنين خدا درباره پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، مى‏فرمايد: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤمِنِينَ وَالْمُؤمِنَاتِ...»(محمّد: 19)؛ پس بدان كه هيچ معبودى جز خدا نيست، و براى گناه خويش و براى مردان و زنان باايمان آمرزش بخواه.

2ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 7، باب 8، ص 232، ح 3.

3ـ شيخ عباس قمى، مفاتيح‏الجنان، دعاى «ابوحمزه ثمالى».

4ـ محمّد: 19.

5ـ حسن ديلمى، ارشادالقلوب، ج 1، باب 22، ص 93.

6ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 2، ص 502، ح 3.

7ـ ميرزا حسين نورى، مستدرك الوسائل، ج 11، باب 51، ص 389، ح 25.

8ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، تفسير الميزان، ج 18، ص 253ـ254.

9ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 6، باب 3، ص 182.

10ـ همان، ج 25، باب 6، ص 205، ح 16.

11ـ شيخ عباس قمى، مفاتيح الجنان، دعاى ابوحمزه ثمالى.

12ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 79، باب 1، ص 193.

13ـ همان، ج 12، باب 11، ص 380، ح 1.

14ـ همان، ج 14، باب 2، ص 24، ح 3.

15ـ محمدباقر مجلسى، بحارالانوار، ص 21، ح 1.

16ـ محمّدبن يعقوب كلينى، اصول كافى، ج 1، ص 197، ح 2.